بازخوانی مقالهٔ «معلوم زدایی از علم باری تعالی»ـ محمد بیابانی اسکویی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال سیزدهم، شماره ۴۹ «ویژه حضرت ابوطالب علیه‌السلام»، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۸۲ـ ۲۰۳

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

بازخوانی مقالهٔ «معلوم زدایی از علم باری تعالی»

محمد بیابانی اسکویی *

چکیده: این مقاله، پاسخی بر مقالهٔ "معلوم‌زدایی از علم باری تعالی" است که محمدرضا ارشادی‌نیا بر مقالهٔ پیشین نگارنده در زمینهٔ علم بلا معلوم نوشته است. نگارنده، توضیحاتی در مورد علم حصولی و رابطه علم با عالِم و معلوم، همراه با دیدگاه شماری از فیلسوفان مانند سید محمد حسین طباطبایی، مرتضی مطهری آورده است.

کلیدواژه‌ها: ارشادی‌نیا، محمدرضا؛ علم حصولی؛ علم حضوری؛ رابطه علم با معلوم؛ طباطبایی، سید محمدحسین؛ مطهری، مرتضی.

*. پژوهشگر و مدرس حوزه علمیه قم.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

مقدمه

با تقدیر و تشکر از مسئولان محترم مجلهٔ وزین سفینه به عرض می‌رساند:

در شمارهٔ ۳۹ مجله، مقاله‌ای از این جانب با عنوان «نگاهی گذرا بر علم بلامعلوم در احادیث امام رضا علیه السلام» منتشر گردید. بعد از آن در شمارهٔ ۴۸ مقاله‌ای با عنوان «معلوم زدایی از علم باری تعالی» به عنوان نقد بر مقالهٔ اینجانب چاپ گردید. مخاطب با نگاهی گذرا بر این مقاله می‌بیند همهٔ این مقاله پرسش‌هایی است که ناقد بزرگوار، از نویسنده طرح کرده تا مطالب آن را به چالش بکشد. در حقیقت ناقد به جای اینکه اشکالات محتوایی مقاله را به مخاطبان دانشور مجله عرضه کند، به طرح پرسش‌هایی پرداخته و به هیچکدام پاسخ صحیح نداده است تا با توجّه به آن، عدم فهم صحیح نویسنده را نسبت به سخنان فلاسفه، به خوانندگان محترم عرض داشته و به واسطه آن بر ارتقاء دانش مخاطبان و سطح علمی مجله بیافزاید.

بنده به عنوان یک نویسنده از چاپ این مقاله در این مجله شگفت‌زده شدم. به راستی، چگونه مقاله‌ای که هدف اصلی آن پرسشهایی از نویسنده است و هیچ ربطی به دانش افزایی مخاطبان مجله ندارد، چاپ می‌شود؟ امیدوارم مدیریت گرامی مجله بر این امر خویش دلیل خردمندانه‌ای داشته باشند که این امر را برای مخاطبانش توجیه کنند.

از آنجا که احتمال می‌رود خوانندگان این مقاله، از پرسش‌های ناقد از نویسنده اطلاعی نداشته باشند، اشاره‌ای اجمالی به برخی از آن پرسش‌ها می‌شود. سپس یک مطلب اساسی در ارتباط با موضوع مقاله، با توجه به پرسش‌ها توضیح داده می‌شود.

خلاصه برخی پرسش‌ها

۱. دانش فطری یعنی چه؟ ۲. جدایی علم و معلوم، از نظر مفهوم یا مصداق چیست؟ ۳. معلوم بالذات و معلوم بالعرض چیست؟ ۴. جدایی آنها حقیقی است یا اعتباری؟ ۵. چه راهی برای بستن کلی راه نظریه رقیب وجود دارد؟ ۶. آیا با ادعای فطری بودن مطلب می‌توان نظریه رقیب را مخدوش دانست؟ ۷. مبانی هستی شناسی و معرفت شناسیِ تغایر علم و معلوم چیست؟ ۸. چه ملازمهٔ عقلی و حقیقی بین تعلق علم به معلوم بالعرض با وجود خارجی آن وجود دارد؟ ۹. علم فعلی و انفعالی چیست؟ ۱۰. علم امکانی یا علم وجوبی چیست؟ ۱۱. علم بدون ذات الاضافه بودن چیست؟ ۱۲. منظور از سبقت زمانی چیست؟ ۱۳. منظور از پدیده‌ها چیست؟ مجرد یا مادی یا اعم از آن؟ ۱۴. مبانی تعلق علم به معدوم چیست؟ ۱۵. معدوم مطلق و مضاف چیست؟ ۱۶. آیا علم به ممتنعات هم تعلّق می‌گیرد؟ ۱۷. آیا علم الاهی می‌شود نامحدود و معلوم آن صفر باشد؟ ۱۸. نویسنده حقیقت علم را از چه سنخی و بر اساس چه مبنای هستی شناختی استوار می‌داند؟ ۱۹. حقیقت علم، وجودی است یا ماهوی؟ ۲۰. بر فرض ماهوی بودن، از کدام مقولات ماهوی؟ ۲۱. تنظیر حقیقت علم به نور، بدون تبیین حقیقت نور می‌تواند بیان‌گر حقیقت علم باشد؟

این ۲۱ سؤال از صد و اندی پرسش است که ناقد از نویسنده برای به چالش کشاندن مقاله‌اش پرسیده است. به نظر می‌رسد ناقد محترم توجّه ندارد که این مقاله، در مجله‌ای چاپ گردیده است که خوانندگان آن قطعاً با این اصطلاحات و الفاظ، اگر آشنایی کامل هم نداشته باشند، دست کم به اندازه‌ای که در فهم مقاله لازم باشد آشنا هستند و نیازی به پرسش برایشان دیده نمی‌شود. طبعاً اگر چنین مشکلی برایشان وجود می‌داشت، حداقل تعدای از آنان به مانند ناقد محترم، اقدام

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

به پرسش از نویسنده می‌کردند.

برای پاسخ به چنین مقاله‌ای، می‌توان همین گونه پرسش‌ها را که ناقد از نویسنده در تبیین اصطلاحات فلسفی و عرفانی پاسخ آن را خواسته است، از خود ایشان خواست. در این صورت، روشن می‌شود که نویسنده با توجه به نظری که در سطح فهم مخاطبان دارد، باید هزاران صفحه از کتب فلسفی در این مجله بیاورد تا خوانندگان محترم به اندکی از اختلافات فراوانی که میان آنان در تعریف و تبیین آنها وجود دارد، دست یابند. اما بنده در این گفتار می‌خواهم خوانندگان گرامی اجمالاً به یک امر روشن در این زمینه‌ها پی ببرند: علم الاهی، علم و آگاهی بشر نسبت به خدای تعالی، حقیقت علم و دانش در نزد فلاسفه و عرفا و مشکل اساسی که پیش روی مباحث آنان است. اینک به چند مطلب در این باره به اجمال اشاره می‌کنم و تفصیل آن را به منابعی ارجاع می‌دهم که در مقالهٔ پیشین ذکر کرده‌ام.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

۱. تقسیم علم به حصولی و حضوری

مرحوم استاد مطهری می‌فرماید:

> علم انسان به خودش حضوری است و علم حضوری قابل فراموشی نیست و علم حصولی قابل فراموشی است. یعنی انسان اصلاً جوهر ذاتش علم است، و خودش همان علمِ خود به خود است.[۱]

استاد محمد تقی مصباح یزدی می‌گوید:

> نخستین تقسیمی را که برای علم می‌توان در نظر گرفت، این است که علم، یا بدون واسطه به ذات معلوم تعلق می‌گیرد یا با وساطت صورت یا مفهوم ذهنی. نوع اول را «علم حضوری» و نوع دوم را «علم حصولی» می‌نامند....

---

۱. مجموعه آثار، ج۳، ص۵۵۱.

انحصار علم به این دو قسم، عقلی است یعنی تقسیم دائر بین نفی و اثبات است.[1]

استاد فیاضی می‌گوید:

علم حضوری عبارت است از علم به اشیاء بدون واسطه‌گری صورت ذهنی، و علم حصولی عبارت است از علم به اشیاء، از طریق و یا واسطه‌گری صورت ذهنی.[2]

ایشان در جای دیگر می‌گوید:

تقسیم علم به حصولی و حضوری تقسیمی عقلی است؛ یعنی تمامی شناخت‌های انسان، یا زیر مجموعهٔ علم حصولی‌اند و یا زیر مجموعهٔ علم حضوری، و قسم سومی در کار نیست....

تقسیم علم به حصولی و حضوری ویژهٔ فیلسوفان اسلامی است و در فلسفهٔ غرب چنین تقسیمی وجود ندارد، و تنها در پاره‌ای از نوشته‌ها یا گفته‌ها سخنانی هست که قابل تطبیق بر علم حضوری می‌باشد.[3]

استاد جوادی آملی نیز درباره تقسیم علم به حصولی و حضوری می‌نویسد:

علم حصولی به عنوان قسیم در عرض علم حضوری قرار نداشته، بلکه در طول آن و متفرع بر آن است، زیرا حقیقت علم، چیزی جز حضور نیست.[4]

با این بیان روشن است که تقسیم علم به حصولی و حضوری یک تقسیم معمولی و متعارف نیست و اصولاً این تقسیم درست نیست، زیرا علم تنها وقتی علم است که حضوری باشد.

در سطور بعدی مجدّداً در این باره بحث خواهد شد.

---

۱. دروس فلسفه، ص۲۵.

۲. درآمدی برمعرفت شناسی، ص۵۵.

۳. درآمدی بر معرفت شناسی، ص۷۹.

٤. تحریر تمهید القواعد، ص٢٤١.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

۲. علم حصولی و آمیختگی آن با جهل

در کتاب ممدّ الهمم می‌خوانیم:

فکذلک علم الأذواق لا عن فکرٍ و هو العلم الصحیح، و ما عداه فحدس و تخمین لیس بعلمٍ اصلاً.

علم أذواق هم این چنین است که از فکر نیست و آن علم صحیح است، که جز آن حدس و تخمین است که اصلاً علم نیست.[۱]

مرحوم علّامه طباطبایی می‌نویسد:

إن المعرفة المتعلقة بشيء إنّما هي إدراكه، فما وقع في ظرف الإدراك فهو الّذي تتعلّق به المعرفة حقيقةً لا غيره. فلو فرضنا أنا عرفنا شيئا من الأشياء بشيء آخر هو واسطة في معرفته، فالّذي تعلّق به إدراكنا هو الوسط دون الظرف الذي هو ذو وسط. فلو كانت المعرفة بالوسط مع ذلك معرفة بذي الوسط، كان لازمه أن يكون ذلك الوسط بوجه هو ذا الوسط حتى تكون المعرفة بأحدهما هي بعينها معرفةً بالآخر، فهو هو بوجه و ليس هو بوجه، فيكون الواسطة رابطة بين الشيئين. فزيد الخارجي الّذي نتصوّره في ذهننا هو زيد بعينه و لو كان غيره لم نكن تصورناه بل تصورنا غيره، و عاد عند ذلك علومنا جهالات.[۲]

معرفت هر چیزی همان ادراک آن است. آنچه در ادراک می‌آید، در حقیقت مدرَک است نه چیز دیگر. پس اگر فرض کنیم ما چیزی از اشیا را به واسطهٔ چیزی دیگر می‌شناسیم، در این صورت آنچه حقیقتاً مورد معرفت و ادراک قرار گرفته همان واسطه است نه صاحب واسطه. اما اگر معرفت و ادراک واسطه، ادراک صاحب واسطه باشد، معنای این جمله آن است که همین واسطه در جهتی خود همان صاحب واسطه است. در این صورت است که ادراک یکی از آنها عیناً ادراک دیگری می‌شود.

پس واسطه از جهتی همان صاحب واسطه است واز جهتی دیگر غیر از آن

۱. ممدّ الهمم، ص٤٤٤.

۲. تفسیر المیزان، ص٢٦٥ - ٢٦٦.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

است. در این صورت، واسطه رابط بین دو شیء خواهد بود. پس تصوّری که ما از زید خارجی داریم، عیناً خود همان زید است و اگر غیر او باشد، در این صورت ما زید خارجی را تصوّر نکردیم، بلکه غیر او را تصوّر کردیم. اگر چنین باشد، تمام آگاهی‌های ما ناآگاهی خواهد بود.

مرحوم علّامه طباطبایی در این بیان خویش توضیح می‌دهد که ما وقتی چیزی را در ذهن خود می‌آوریم، در حقیقت آنچه از او در ذهن ما می‌آید، از یک جهت عین اوست و از جهت دیگر غیر اوست. ایشان توضیح نمی‌دهد که این دو جهت کدام‌اند. امّا روشن است وجود صورت ذهنی زیدِ خارجی، غیر از وجود عینی اوست. به تعبیر دیگر، وجود ذهنی زید غیر از وجود عینی زید است و به عبارت کلّی، وجود ذهنی و مفهومیِ هر چیزی غیر از وجود عینی و حقیقی آن است. پس با این بیان مرحوم علامهٔ طباطبایی، ما به این نتیجه می‌رسیم که علم حصولی که معرفت به واسطه صورت است، معرفت کامل از صاحب صورت را به انسان نمی‌دهد، بلکه از جهتی معرفت و از جهتی دیگر جهل است. یعنی نسبت به خود شیء، یعنی ماهیّت شیء معرفت و نسبت به حقیقت وجود آن جهل است.

چگونه می‌توان به معرفت نسبت به وجود عینی اشیا دست یافت؟ و آیا معرفت وجود عینی اشیاء با علم حصولی امکان پذیر است یا نه؟ در این زمینه، بعداً بحث خواهیم کرد. مرحوم علّامه طباطبایی این مطلب را به این صورت بیان می‌کند:

إنّ لنا علما بالأشياء الخارجة عنا في الجملة- بمعنى أنّها تحضر عندنا بماهياتها بعينها- لا بوجوداتها الخارجية التي تترتب عليها آثارها الخارجية فهذا قسم من العلم و يسمى علما حصوليا.[1]

ما به اشیاء خارج از خودمان فی الجمله علم داریم، به این معنا که ماهیّات

۱. نهاية الحكمة، ص ۲۳٦.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

آن اشیاء عیناً در نزد ما حاضر هستند نه به وجود خارجی‌شان که بر آن وجود خارجی‌شان آثار خارجی مترتّب می‌شود. این قسم از علم، علم حصولی نام دارد.

استاد جوادی آملی با توجه به همین نکته می‌فرماید:

دانش مفهومی که عبارت از علم حصولی است، در اصل وجود نیز متفرّع بر حضور است، زیرا بعد از ارتباط مجددی که از طریق حواسّ با خارج پیدا می‌کند، از آنچه سابق بر آن حضور ادراک کرده بوده است، به مفهوم یاد می‌کند لذا اگر آدمی بعد از ادراک حضوری، ارتباط خود را هم چنان با مبادی عالیه حفظ نماید، در علم حضوری خود باقی می‌ماند.

این بیان نشان دهندهٔ آن است که علم حصولی به عنوان قسیم در عرض علم حضوری قرار نداشته، بلکه در طول آن و متفرّع بر آن است، زیرا حقیقت علم چیزی جز حضور نیست.[1]

ایشان تصریح می‌کند که «حقیقت علم چیزی جز حضور نیست». بنابراین علم حصولی که علم به چیزی غیر حاضر در نزد نفس است، در حقیقت علم نخواهد بود. ولی ایشان در ادامه بیان می‌کند که علم حصولی در حقیقت به علم حضوری باز می‌گردد. اساساً انسان یک نوع علم دارد و بس، و آن علم حضوری است.

مرحوم شیخ بهایی از برخی بزرگان در این باره مطلبی می‌آورد، و تأیید می‌کند:

امّا العلم فالمراد منه قریب ممّا یراد من الفقه، لا المعانی المصطلحة المستحدثة، کحصول الصورة أو الصورة الحاصلة عند العقل، أو ملکة یقتدر بها علی إدراکات جزئیّة و ما أشبه ذلک، فإنّ العلماء ورثة الأنبیاء[2]، و لیس شیء من هذه المعاني میراث الأنبیاء؛ وقد قال الله تعالی: «**إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء**».[3] فقد جعل

۱. تحریر تمهید القواعد، ص۲٤۱.
۲. کافی، ج۱، ص۳۲.
۳. سورهٔ فاطر، آیهٔ ۲۸.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]
بازخوانی مقالهٔ «معلوم زدایی از علم باری تعالی»

العلم موجباً للخشية و الخوف لتعليق الحكم على الوصف، فجميع ما ارتسم في ذهنک من التصوّرات و التصديقات الّتي لا توجب لک الخشية و الخوف، و إن كانت في كمال الدقّة و الغموض، فليست من العلم في شيء بمقتضى الآية الكريمة، بل هى جهل محض، بل الجهل خير منها. انتهى كلامه. و لعمرى إنّه كلام رشيق أنيق يليق أن يكتب بالنور على صفحات خدود الحور.[1]

مقصود از علم، معنایی است نزدیک به آنچه در معنای فقه گفته شد، نه معانی اصطلاحی که بعداً به وجود آمده است، مانند حصول صورت یا صورت حاصل در نزد عقل، یا ملکه‌ای که به واسطهٔ آن انسان به ادراکات جزئی توانا می‌شود، و معناهای دیگری شبیه اینها.

زیرا عالمان وارثان پیامبران‌اند، در حالی که هیچکدام از این معناها که ذکر شد میراث پیامبران نیست. و خدای تعالی فرموده است: «از میان بندگان خدا، تنها عالمان از خدا می‌ترسند.» در این آیه علم را موجب خوف قرار داده، زیرا حکم را به وصف تعلیق کرده است. پس همهٔ آنچه در ذهن تو رسم می‌شود – اعم از تصوّرات و تصدیقات – اگر موجب خوف برای تو نشود، اگر چه در کمال دقت و سختی باشد، به مقتضای آیهٔ کریمه، به آن علم گفته نمی‌شود، بلکه آن جهل محض است، بلکه جهل از آن بهتر است. انتهای کلام آن بزرگوار.

سوگند به جانم که این کلام زیبا و منظم است و شایسته است که با نور بر رخ حوریان نقش زده شود.

مرحوم شیخ بهایی هم می‌پذیرد که «صورت حاصل از شیء نزد عقل» از نظر معارف وحیانی علم نیست، بلکه شایسته است که اسم آن را «جهل محض» گذاشت.

۱. الأربعين، ص۷۳.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

مرحوم استاد مطهری می‌نویسد:

اینها که می‌گویند وجود در غایت خفاء است، یعنی اگر ما بخواهیم وجود را از راه تصوّر و از راه علم حصولی و از راه فکر درک کنیم، غیر ممکن است ... کنه وجود در غایت خفا است، یعنی هر چه را شما بخواهید به صورت تصوّر درک کنید، این خود او نیست، حقیقت او نیست.

هر چه را که شما به عنوان تصوّر و از راه تصوّر در ذهن دارید، از تیپ ماهیّت است.[1]

بر اساس این سخن مرحوم استاد مطهری نیز روشن است که علم حصولی در حوزهٔ وجود، هرگز مفید نیست و حقیقت وجود را به هیچ وجه نمی‌توان با علم حصولی درک کرد. بلکه همانطور که استاد جوادی آملی فرمود، حقیقت هیچ چیزی را نمی توان با علم حصولی درک کرد.

استاد مصباح یزدی در این باره می‌نویسد:

تصوّرات و مفاهیم ذهنی – هر قدر وسیع و روشن باشند– نمی‌توانند حقایق عینی را به ما نشان دهند....

فلسفه برای حقایق هستی، از خدا تا مادّه، تنها می‌تواند مفاهیمی را به ما بدهد ولی شناختن و یافتن حقایق عینی با اینگونه مفاهیم تفاوت بسیاری دارد.[2]

از این بیان استاد مصباح نیز استفاده می‌شود آنچه به علم حصولی درک می‌شود، حقیقت اشیا نیست، بلکه صورت و مفهومی از آنها است که با درک حقیقی آنها خیلی تفاوت دارد، بلکه – همانطور که استاد جوادی آملی فرمود– صورت بدون توجه به علم حضوری، اصلاً نمی‌تواند علم باشد، و علم در حقیقت جز علم حضوری نیست.

---

۱. مجموعه آثار، ج۹، ص۳۸.

۲. خودشناسی برای خودسازی، ص۲۳ – ۳۲.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

استاد مصباح در جای دیگر می‌نویسد:

اگر انسان علم شهودی نداشته باشد، تنها حقیقتی کلّی را می‌تواند بفهمد، مثلاً این که یک کسی هست که کار خاصی را انجام داده است. اگر شما سازندهٔ یک ساختمان را ندیده باشید، تنها می‌توانید بفهمید که سازنده‌ای، این مصنوع را ساخته است... شخص او را درک نمی‌کنید. استدلال عقلی می‌تواند به ما بگوید که جهان آفرینندهٔ توانایی دارد. اما اینها یک مفاهیم کلّی است. کسی هست که آفریننده و توانا و دانا و حکیم است، اما چه کسی است؟ این را دیگر استدلال عقلی به ما نمی‌گوید. اگر رابطهٔ درونی و قلبی بین ما و خدا نبود، خودِ خدا را نمی‌شناختیم ... شناخت شخص خالق وقتی میسّر است که یک نحو شهودی نسبت به او حاصل شده باشد، و الّا یک معرفت کلّی خواهد بود.[1]

از نظر استاد مصباح نیز علم حصولی و مفهومی - با وجود اینکه علم نامیده می‌شود- امّا انسان را به معرفت خودِ شیء نمی‌رساند.

علم حصولی، در برخی از موارد بر پایهٔ کاملاً حضوری استواری است، مانند علم به امور و حالات وجدانی پس از تغییر و تبدیل آنها، مثل علم به ترس نسبت به شخصی که قبلاً می‌ترسیده است، ولی اکنون ترسی در دل خود احساس نمی‌کند. در اینجا قطعاً علم به ترس در حال ترس، به علم حضوری اصطلاحی درک می‌شود، امّا بعد از مرتفع شدن ترس علم به آن حصولی می‌شود. حال اگر کسی در طول عمرش حال ترس پیدا نکرده باشد، قطعاً به علم حصولی نمی‌تواند ترس را درک کند و هر چه این حالت برای او توصیف شود، باز هم به حقیقت ترس آگاهی نمی‌یابد.

۱. معارف قرآن، ص۴۰ - ۴۱.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

جالب آنجاست که مرحوم صدر الدین شیرازی این امر را در امور وجدانی، حتی به احساس شیرینی نیز تعمیم داده و می‌نویسد:

و أمّا التعلیم الربانیّ من غیر واسطة، فقد یحصل منه وراء هذه العلوم، علوم أخرویّة... و هی علوم کشفیّة لا یکاد النظر یصل إلیها إلّا بذوق و وجدان، کالعلم بکیفیّة حلاوة السکّر، لا یحصل بالوصف، فمن ذاقه عرفه.[1]

تعلیم و یاد دادن ربانی که بدون واسطه است، از آن دانش‌های اخروی حاصل می‌شود که دانشی ورای دانشهای متعارف دنیوی است... و آن دانش‌های کشف شدنی است که فکر و نظر، جز با ذوق و وجدان به آن راه ندارد. مانند علم به کیفیت شیرینی شکر که با وصف حاصل نمی‌شود، بلکه تنها کسی که آن را بچشد می‌شناسد.

با این بیان ایشان روشن است که حتی در مورد اموری که به حواس ظاهری هم درک می‌شوند، اگر کسی از احساس چیزی محروم باشد، نمی‌توان به علم نظری و وصفی، او را به حقیقت آن امر، از جهت آن حسّ آگاه ساخت.

حکیم سبزواری می‌نویسد:

جهل به امری ناشی از غلبهٔ مغایرت و ما به الامتیاز است. بعد از رفع اوصاف و مراتب و خصوصیّات و غلبهٔ حکمِ جهت وحدت و زوال احکام تمایز و غیریّت، علم حاصل شود. هر چه جهت وحدت تمام‌تر باشد، علم صافی‌تر و از شوائب منشأ جهل دورتر خواهد بود.

اگر جهت جهل بکلی رفع نشود، شیء از جهتی معلوم و از جهتی یا جهاتی مجهول خواهد بود.[2]

بنابر این جای هیچگونه شک و تردید در این امر باقی نمی‌ماند که علم حصولی تنها علم به ماهیات است، و ماهیات جهت تغایر و تمایز بین اشیاءاند.

۱. مفاتیح الغیب، ص۲۳۷.

۲. رسائل حکیم سبزواری، ص۱۵٤.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

پس با این بیان روشن می‌شود که علم حصولی، امر دیگری جز جهل نیست.

۳. رابطهٔ علم و معلوم

از مطالبِ پیش گفته روشن گردید که علم حقیقی در نگاه فیلسوفان و عارفان، منحصر در علم حضوری است و علم حصولی را نمی‌توان علم به معنای تام کلمه دانست. صدر الدین شیرازی در این باره می‌نویسد:

فالعلم الحضوری هو أتمّ صنفی العلم، بل العلم فی الحقیقة لیس الّا هو.[۱]

علم حضوری کاملترینِ دو قسم علم است، بلکه در حقیقت علمی غیر از آن وجود ندارد.

به عقیدهٔ صدرالدین شیرازی علم در حقیقت یک رابطه و علاقهٔ وجودی است که میان عالم و معلوم برقرار است. این رابطهٔ وجودی در علم حصولی میان عالم و معلوم برقرار می‌شود و این رابطهٔ وجودی تنها بین عالم و صورت ذهنی معلوم وجود دارد. به همین جهت معلوم در علم حصولی، در حقیقت همان صورت است نه شیء خارجی. ایشان این مطلب را پیش از عبارتی که در بالا نقل شده بیان می‌کند:

بل لابدّ مع ذلك [أی الصورة الذهنیّة] في تحقق العالِميّة و المعلوميّة بين شيئين من علاقة ذاتية بينهما بحسب الوجود.

فيكون كل شيئين يتحقّق بينهما علاقة ذاتية و ارتباط وجودي، يكون أحدهما عالما بالآخر إلّا لمانع، لأنّ تلك العلاقة مستلزم لحصول أحدهما للآخر و انكشافه لديه و امتيازه عنده.

و هي قد يقع بين نفس ذات المعلوم بحسب وجودها العيني و ذات العالم، كما في العلم الحضوري بأقسامه.

و قد يكون بين صورة الشيء و ذات العالم، كما في العلم الحصولي المتحقق بحصول صورة الشيء في نفس ذات العالم أو في بعض قواه، حصولا ذهنيا.

۱. المبدء و المعاد، ص۸۳.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

و المدرَك بالحقيقة هاهنا هو نفس الصورة الحاضرة لا ما خرج عن التصور، و إن قيل للخارج إنه معلوم فذلك بقصد ثان... إذ العلاقة الوجودية المستلزمة للعلم في الحقيقة إنما هي بين العالم و الصورة لا غير، بخلاف المعلوم بالعلم الحضوري بحسب وجوده العيني.[1]

بلکه با وجودِ [صورت ذهنی] در تحقّق عالمیّت و معلومیّت بین دو شیء، باید یک علاقهٔ ذاتی میان آن دو از جهت وجود، باشد.

وقتی میان دو شیء علاقه ذاتی و ارتباط وجودی پدید آمد، یکی از آنها به دیگری عالِم خواهد بود، مگر اینکه مانعی پیش آمده باشد. زیرا وجود این علاقه موجب می‌شود که یکی از آنها برای دیگری حاصل آمده و نزد آن منکشف شده و ممتاز گردد. علاقهٔ مورد نظر ممکن است بین خود معلوم با وجود عینی آن و ذات عالم موجود گردد، مانند همهٔ علاقه‌هایی که در تمام اقسام علم حضوری موجود می‌شود. و ممکن است آن علاقه ذاتی بیان صورت چیزی با ذات عالم باشد، مانند آنچه در علم حصولی پدید می‌آید که این علم با تحقّق صورت شیء در خود ذات عالِم یا در بعضی از قوای نفسانی او به صورت ذهنی حاصل می‌شود. در این صورت آنچه مورد ادراک حقیقی قرار می‌گیرد، همان صورتی است که در نفس انسان حاضر است، نه وجود عینی آن شیء که خارج از نفس است. اگرچه به آن شیء خارجی نیز معلوم گفته می‌شود، امّا معلومیّت آن به قصد دیگر است... زیرا علاقهٔ وجودی که در حقیقت موجب علم است، فقط میان عالم و صورت است نه غیر آن، به خلاف آنچه به علم حضوری معلوم می‌شود که معلوم در آن، به وجود عینی‌اش معلوم است.

این رابطهٔ وجودی که صدرالدین شیرازی میان عالم و معلوم ذکر می‌کند، در تحلیل نهایی به اتحاد وجودی میان عالم و معلوم – و به تعبیر دیگر: اتحاد عالم و

۱. المبدء و المعاد، ص۸۳.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

معلوم و علم – تبدیل می‌شود.

استاد فیاضی می‌نویسد:

> یکی از تفاوت‌هایی که میان علم حضوری و حصولی قائل شده‌اند، این است که در علم حضوری وجود علمی و وجود عینی (خارجی) یکی است، ولی در علم حصولی، وجود علمی همان وجود ذهنی است (صورت ذهنی)، و وجود عینی آن چیزی است که صورت ذهنی نشانش می‌دهد.[1]

در ادامه می‌گوید:

> خلاصه آنکه تفاوت دوم علم حصولی و علم حضوری آن است که در علم حضوری وجود عینی و وجود علمی دو چیز است و به اصطلاح، علم و معلوم ما، عین یکدیگرند. ولی در علم حصولی، وجود عینی متفاوت از وجود علمی است و این دو وجود یکی نیست.[2]

پس در علم حضوری معلوم در حقیقت همان علم است و وجود علمی عین وجود عینی معلوم است و معلوم، دو نحوه از وجود ندارد. با این بیان نمی‌توان گفت علم رابطهٔ وجودی میان عالم و معلوم است، بلکه بر این اساس، علم همان معلوم و معلوم هم در حقیقت همان عالِم است.

مرحوم علّامه طباطبایی می‌نویسد:

> علم الشیء بالشیء هو حصول المعلوم أي الصورة العلميّة للعالم ... و حصول الشیء وجوده و وجوده نفسه، فالعلم هو عين المعلوم بالذات و لازم حصول المعلوم للعالم و حضوره عنده اتحاد العالم به، سواء كان معلوماً حضوريّاً أو حصوليّاً.[3]

> علم چیزی به چیزی همان حصول معلوم یعنی صورت علمی برای عالِم است... و حصول شیء عبارت است از وجود آن، و وجود هر چیزی هم

۱. درآمدی بر معرفت شناسی، ص۹٤.
۲. درآمدی بر معرفت شناسی، ص۹٤.
۳. نهایة الحکمة، ص۲٤۰.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

خود آن است، پس علم عین معلوم بالذات است و لازمهٔ حصول معلوم برای عالِم و حضورش نزد آن، یکی شدن عالِم با معلوم است. در این جهت تفاوتی میان علم حصولی و حضوری نیست.

پس روشن شد حقیقت علم به چیزی، اتحاد عالِم با آن است و علم هم جز این اتحاد وجودی میان عالِم و معلوم، امر دیگری نیست.

۴. آسیب‌های علم متحد با معلوم

علم با توجه به تعریفی که از آن شد، از جهات مختلف مشکلاتی دارد. از جمله اینکه در این صورت، انسان فاعل مختار، در گزینش گزینه‌ها دچار محدودیت می‌شود، چون او با این بیان تنها به امری آگهی دارد که از نظر وجودی با آنها اتحاد پیدا کرده است و هیچ چیزی از او سر نمی‌زند مگر اینکه در نفس خویش با آن هست. مشکل دیگر این که او نسبت به امور معدوم دیگر آگاهی ندارد، پس اصلاً توجهی از سوی او به آنها صورت نمی‌گیرد. بر این اساس چنین انسان عالمی حکم به تناقض را نیز نمی‌تواند داشته باشد.

مشکل دیگر آن است که عالم در این صورت، نسبت به امری خارج از نفس خویش علم و آگاهی ندارد تا اقدام به سوی آن کند و برای ایجاد آن یا رهایی از آن کاری را انجام دهد. او فقط نفس خویش را می‌تواند بیابد و فقط آنچه در نفس او وجود دارد، معلومِ اوست.

۵. حضوری بودن علم خدا و معرفت انسان به خدا

استاد جوادی آملی می‌نویسد:

علم حصولی که محور اصلی آن مفهوم و ماهیت است، در حریم واجب اصلاً راه ندارد. یعنی نه واجب با علم حصولی به چیزی علم دارد و نه با علم حصولی معلوم موجود می‌شود.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

امّا آن که علم واجب به اشیا حصولی نیست، برای آنکه منشأ آن، احساس، آن‌گاه تخیّل و توهّم، سپس تعقّل به معنای جامع می‌باشد و احتمال خطا و صواب در آن راه دارد، چون آنچه نزد عالم است صورت یا معنای حاکی است و آنچه در متن واقع موجود است معلوم بالعرض خواهد بود. لذا گاهی با یکدیگر منطبق‌اند و گاهی غیر منطبق. و موجود مجرّدی که از احساس، تخیّل، توهّم و مانند آن مصون است، از علم حصولی محفوظ خواهد بود، زیرا چنین علم ناقصی در خورِ موجود کامل نمی‌باشد، لذا مبادی عالیهٔ هستی از آن مصون‌اند چه رسد به خداوند سبحان که از هر نقصی نیز منزّه است.

امّا آنکه واجب سبحانه با علم حصولی معلوم نمی‌شود، برای آن است که صورت ذهنی در علم حصولی مثل و شبیه محکّی خود، موجود خارجی، می‌باشد و خداوند، مبرّای از شبیه و مانند می‌باشد. لذا به علم حصولی معلوم نخواهد شد.

گذشته از آن که حقیقت واجب، عین واقعیّت خارجی است و همانطور که مبسوطاً بیان شد، چیزی که خارج بودن، عین ذات اوست، هرگز معلوم ذهنی نمی‌شود.... [پس] حقیقت وجود جز به علم حضوری، معلوم نمی‌شود و هرگز از راه علم حصولی شناخته نمی‌شود.[1]

تا اینجا روشن گردید که نه خدای تعالی را می‌توان با علم حصولی شناخت و نه خدای تعالی چیزی را به علم حصولی می‌شناسد. بنابراین تقسیم علم به حصولی و حضوری یک تقسیم عقلی است، پس هیچ راهی جز علم حضوری برای این امر نمی‌ماند. پس شناخت خدا به همهٔ اشیا، به علم حضوری است که وجود آن اشیا در حقیقت متّحد با وجود عالم و علم است. علم انسان به خدای

۱. رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه، ص۲۳۱.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

تعالی نیز به علم حضوری است که در این صورت، وجود خدای تعالی با وجود انسان باید اتحاد داشته باشد تا انسان بتواند به خدای تعالی عالم گردد.

ایشان شناخت انسان را به خدای تعالی حضوری می‌داند، امّا تصریح می‌کند که:

> واجب تعالی با علم حصولی شناخته نمی‌شود و احاطهٔ به کنه آن با علم شهودی، مقدور احدی نمی‌باشد، و از جهت علم شهودی هم مجهول نزد هیچ کس نمی‌باشد.[1]

از این مطلب استفاده می‌شود که نویسنده این سخن، با توجه به علم حضوری این مطلب را بیان نمی‌کند، زیرا انسان با علم حضوری تنها در اندزهٔ یافت وجدانی خویش می‌تواند سخن بگوید و سخن فراتر از آن نباید به علم حضوری باشد. پس اینکه می‌گوید: «احاطه به کنه آن با علم شهودی، مقدور احدی نمی‌باشد»، از معرفتی دیگر سرچشمه گرفته است که نه علم حصولی است و نه حضوری. آن نحو معرفت و آگاهی، همان است که در آثار مرحوم میرزای اصفهانی، از آن به معرفت فطری یاد می‌شود. چگونه ممکن است علم انسان به خدای تعالی حضوری باشد، امّا با وجود آن بگوید که به علم حضوری، به ذات و کنه واجب تعالی راه نمی توان یافت.

۶. شناخت وجود عینی هیچ موجودی جز با علم حضوری مقدور نیست.

همانطور که پیش از این گفتیم، با علم حصولی تنها می‌توان بر ماهیات اشیاء آگاهی یافت. نیز دانستیم که صورت ذهنی و مفهومی اشیا، هیچگاه و به هیچ نحو نمی‌تواند از وجود عینی اشیا برای انسان حکایت کند. در نتیجه برای شناخت وجود عینی و موجودات خارج از نفس انسان، راهی جز علم حضوری نیست. این به آن معناست که علم حضوری هم تنها وجود خود انسان را برای او قابل

۱. رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه، ص۲۳۲.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

شناخت می‌کند. با این بیان معلوم می‌شود که هیچ راهی از این طریق برای شناخت حقیقت اشیای خارجی و وجود عینی اشیا برای انسان وجود ندارد، امّا مرحوم استاد مطهری در این زمینه بیانی دارد که می‌کوشد به کمک آن، راهی برای این مشکل بیابد. او می‌نویسد:

> از این جهت است که در حدّی که انسان به خود علم حضوری دارد، آن همان عین حقیقت وجود خودش است؛ هیچ مفهومی، ماهیّتی، تصوّری در آنجا وجود ندارد. و هر چه که انسان در دایرهٔ وجود خودش به آن علم دارد، از همین قبیل است. درد را اگر انسان حضوراً درک می‌کند، این همان وجود عینی درد است نه تصوّر درد. لذت را اگر درک می‌کند به همین نحو است.
>
> از همین جاست که فلسفه و عرفان در فلسفهٔ صدرالمتألّهین به هم نزدیک می‌شود که اگر کسی آن حرف را قبول کرد که انسان می‌تواند از درون خودش به نحو علم حضوری به حقیقت هستی نزدیک بشود، تمام هستی را در علم حضوری درک می‌کند، یعنی حقیقت هستی را درک می‌کند...

یکی از حاضران، از استاد مطهری می‌پرسد:

یعنی می‌خواهید بفرمایید که بین آن علم حضوری نفس به خودش و حقایق خارجی سنخیتی است؟

استاد مطهری در پاسخ، این مطلب را با توجه به اصول عرفان تصدیق می‌کند و می‌گوید:

> استاد: بله، سنخیت است و این سنخیت از طریق اتصال است؛ یعنی همین طور که از خودش جدا نیست، خودش به خودش و امور وابسته به خودش - مثل قوا و نیروها و تأثّرات و تألمات - علم حضوری دارد؛ و اینها چون در متن واقعیت به یکدیگر وابسته‌اند، همان حقیقت وجود آنها را درک می‌کند. و اگر حرف عرفا را بپذیریم که از طریق درون خودش یک اتصال واقعی با

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

تمام عالم هستی دارد (که قطعاً همین جور است) می‌توانیم بگوییم که انسان می‌تواند حقیقت همهٔ اشیاء را درک کند. آنها می‌گویند این «خود» و این «من»ی که تو الآن داری، در زیر این من، من‌های دیگری خفته است که آن من‌ها از این من جدا نیستند، منتها تو باید با عمل خودت، به اصطلاح، از این شعور آگاهت بروی به درون شعور ناآگاهت. این «خود»ی که تو الآن می‌بینی، «خود» فردی توست. این که الآن می‌گویی «من»، این «خودِ» طفیلی است که درک می‌کنی. اگر خوب در خودت فرو بروی، به آن منی می‌رسی که آن «من» همهٔ اشیاء است، یعنی منی است که بر همهٔ اشیاء احاطه دارد. آن وقت است که تو «إنّی أنا الله» می‌گویی، امّا نه اینکه این منی که الآن تو می‌شناسی، همان الله باشد. مثلاً بایزید که می‌گوید: «إنّی أنا الله»، نمی‌خواهد بگوید آن «أنا»ای که قبلاً من می‌گفتم «أنا» و تو هم حالا آن را می‌گویی «أنت»، این الله است؛ قطعاً این حرف را نمی‌گوید. او می‌خواهد بگوید آن «أنا»ای که در آن وقت بود، دیگر حالا رفت، آن أنا دیگر الآن در کار نیست؛ من رسیده‌ام به جایی که آن کسی که می‌گوید أنا، همان است که به موسی گفت «إنّی أنا الله»، چون می‌خواهد بگوید این «من»، من دیگری در باطنش هست که اگر این «من» فانی شود از خودش، آن «من» تجلّی می‌کند و ظاهر می‌شود. حالا این دیگر مطلبی است که ما را از بحث خارج می‌کند.[۱]

استاد مطهری هم، با این توضیحی که در این مورد می‌دهند، در حقیقت می‌گویند برای اکثر خلق که راه عرفانی و ریاضت را طی نکرده‌اند، هیچ راهی برای شناخت وجود عینی و خارجی اشیای دیگر وجود ندارد. پس هر کس بخواهد به وجود عینی دست یابد، چاره‌ای ندارد جز اینکه ریاضت کشد و به مرتبه شناخت حقیقت نفس خویش برسد، آنگاه در آن زمان می‌تواند مدعی

۱. مجموعه آثار، ج ۹، ص ۳۸ و ۳۹.

شناخت حقیقت همهٔ اشیا شود.

البته ایشان تصریح می‌کند که انسان در آن مرحله از معرفت، وجود سِعی و بسیط خویش را شناخته است که این وجود در حقیقت، اختصاص به خود او ندارد و اطلاق «مَن» به او در آن مقام، اطلاق خاص نیست، بلکه آن «مَن» در آن مقام، یک وجود مطلق و شامل همهٔ موجودات است.

۷. تقاضایی از ناقد محترم

از ناقد گرامی که لطف کرده مقاله این حقیر را مطالعه فرموده و پرسش‌های فراوانی در ارتباط با آن برای توجه دادن مخاطبان به عدم صحّت مطالب اینجانب مطرح کرده‌اند، تقاضا دارم با توجه به مطالبی که در این مقاله مطرح گردید و روشن است که بزرگان فلسفه و شاگردان اندیشمند حکمت متعالیه در صدد حلّ مشکلات علمی و معارف دینی تشیع بر آمده‌اند، ناقد گرامی نیز پا در جای پای آنان نهاده و مشکلی که حقیر در این مقاله در باب معرفت‌شناسی و در نتیجه معرفت حقایق طرح کردم، حلّ نموده و کمکی شایان به علم و دانش عقاید دینی برساند.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

منابع

قرآن کریم

۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۲، *تحریر تمهید القواعد*، انتشارات الزهرا.

۲. ـــــــــــــ *رحیق مختوم*، مرکز نشر اسراء قم، ۱۳۷۶ ه.ش، ۱۴۱۸ هـ.ق.

۳. حسن زاده‌آملی، حسن، *ممد الهمم در شرح فصوص الحکم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸ش.

۴. شیخ بهایی، محمد بن الحسین الحارثی العاملی، *اربعین*. موسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین قم.

۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *المبداء و المعاد فی الحکمة المتعالیة*، تحقیق محمد ذبیحی، جعفر شاه نظری، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱ ه. ش چاپ اول.

۶. ـــــــــــــ *مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین*، تحقیق و تصحیح از حامد ناجی اصفهانی، انتشارات حکم، تهران، ۱۳۷۵ش.

۷. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق.

۸. ـــــــــــــ *نهایة الحکمة*، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، قم، موسسهٔ آموزش و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵ش.

۹. فیاضی، غلامرضا، *درآمدی بر معرفت شناسی*، تدوین و نگارش: مرتضی رضایی و احمد حسین شریفی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم.

۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، قم، مکتبة الصدوق، ۱۳۸۱ق.

۱۱. مصباح یزدی، استاد محمدتقی، *دروس فلسفه*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳.

۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی، *خودشناسی برای خودسازی*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۱۰. ۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی، *خودشناسی برای خودسازی*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵ش.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.6.7]

بازخوانی مقالهٔ «معلوم زدایی از علم باری تعالی»